



دو واحد یانگم

سردبیر اضافی

ما از صدا و سیما خیلی متشکریم که دانشگاه عمومی است و چیزهای خوب خوب به ما یاد می‌دهد و شهریه هم نمی‌گیرد نه مثل بعضی از دانشگاه‌ها که فقط بلدند شهریه بگیرند و هیچی هم یاد نمی‌دهند. هرکسی هم بگوید آبونمانی که در قبض برق به حساب صدا و سیما ریخته می‌شود همان شهریه هست حتما یا آدم مغرضی است یا این که فرق شهریه با آبونمان را نمی‌داند. مثلا یکی از واحدهای درسی این دانشگاه که خیلی هم ارزش استقبال شده سریال جذاب و آموزنده! «جواهری در قصر» یا همان «یانگم» خودمان هست. ما از این سریال خیلی نکات جذابی می‌آموزیم و حتما همه مردم عزیز کشورمان با نمره خیلی خوب این دو سه واحد «یانگم» را پاس می‌کنند. از جمله نکات جذاب آموزنده فیلم یانگم عبارت است از:

۱. ما طرز پخت و خواص انواع غذاهای عجیب و غریب را یاد می‌گیریم. مثلا می‌آموزیم که سوپ پوست فلان درخت با استخوان فلان حیوان دریایی را چگونه تهیه کنیم تا خارش نوک دماغ عالیجناب را درمان کند.
۲. همه مردم همه کارهایشان را گذاشته‌اند و روز و شب به این فکر می‌کنند که چه غذای تازه‌ای اختراع کنند که عالیجناب، مادر عالیجناب و ملکه کمی بیشتر خوششان بیاید و وقتی نوش جان می‌کنند بگویند: «هوم، خوشمزه است. این غذا از چه موادی درست شده است؟»
- و وقتی که شما با خوشحالی درباره مواد تشکیل‌دهنده آن غذای خوشمزه توضیح می‌دهید آنها راهشان را بگیرند و بروند دنبال کارشان.
۳. پزشک‌ها و پزشک‌یارها باید شش‌دانگ حواسشان جمع باشد که در شهری، روستایی، دور، نزدیک خدای‌نکرده بیماری مرموز و ناشناخته‌ای پیدا نشود. نه از آن جهت که به مردم صدمه می‌زند و موجب از بین رفتن رعیت می‌شود بلکه از آن جهت که امکان دارد این بیماری مسری باشد و به قصر عالیجناب سرایت کند و ایشان و خانواده محترمشان را تهدید نماید.
۴. اصلا بد به دلتان راه ندهید این قصر هیچ شباهتی به قصر پادشاهان قدیم که در آن حرمسراهای غول‌پیکر (!) وجود داشت ندارد، و اگر بپرسید پس این همه زن و دختر در این قصر چه کار می‌کنند جواب می‌دهیم: «چرا دقت نمی‌کنید؟ به بقیه درس‌هایتان هم همین‌طور گوش می‌دهید؟! این نسوان یا آشپز هستند یا دستیار آشپز یا پزشک یا دستیار پزشک یا بانوی قصر یا بانوی آشپزخانه یا کارآموز یا یک کوفت و زهرماری دیگر عالیجناب هم آن‌قدر چشم‌پاک است که این وصله‌ها بهش نمی‌چسبد و در این مسئله ترجمه یا دوبله هم هیچ تاثیری ندارد» خلاصه این که سریالش خیلی آموزنده است.

نمی‌دانم چرا بعضی‌ها همیشه به فکر ایراد گرفتن از دیگران هستند؛ یک روز گیر می‌دهند به سیاه‌ها که چرا خودشان را با سفید پوستان مساوی می‌دانند؟ روز دیگر هر چه فحش و بدویبراه بلدند نثار بعضی از مردم می‌کنند که مثلا گرسنه و انگل اجتماعند و... روزی هم به سراغ گروهی دیگر از مردم می‌روند و آن‌ها را به باد تهمت و افترا می‌گیرند که ای داد، ای هوار! «نداری، راحتی! کسی از مشکلات ما خبر ندارد». حالا چون ما قرار است برای روز جهانی غذا بنویسیم، به همین موضوع سیر و گرسنه می‌پردازیم.

آدم‌های سیر، آدم‌های بسیار منظم و مرتبی هستند؛ بهترین لباس را می‌پوشند، بهترین غذا را می‌خورند، سر وقت مسواکشان را می‌زنند، اهل ورزش صبحگاهی یا شامگاهی و یا گاهی به‌گاهی‌اند و... اما یک مشکل خیلی آزارشان می‌دهد. متأسفانه برخی آدم‌های گرسنه و غیر گرسنه دنیا، درباره آن‌ها بد فکر می‌کنند. گمان می‌کنند برخی از این آدم‌های سیر، زبانم لال، زبانم لال آدم‌های بی‌خیال، بی‌مسئولیت و ستم‌پیشه‌ای هستند. اما من به عنوان یک آدم بی‌طرف - که نه سیرم و نه گرسنه - اعلان می‌کنم که دست بر قضا، همه آدم‌های سیر دنیا، انسان‌های نازنین، منظم، با عاطفه و غیرتمندی هستند. مثلا پیش از صرف غذا، حتما دست‌هایشان را می‌شویند؛ میز غذا و دسرشان را با بهترین سلیقه می‌چینند؛ وعده‌های غذایی بسیار منظمی دارند؛ پس از هر وعده غذایی، چون به اندازه نیاز بدنشان غذا می‌خورند، معمولا غذایشان می‌ماند و از سویی دیگر، چون به سلامتی بدنشان خیلی اهمیت می‌دهند، غذای مانده نمی‌خورند؛ پس غذای مانده‌شان را خیلی مرتب در کسبه زباله می‌ریزند و رأس ساعت مقرر، زباله‌ها را جلوی درب متزلشان می‌گذارند. حالا نمی‌دانم چرا برخی، مته به خشخاش می‌گذارند و درباره این انسان‌های نجیب و «های کلاس» جوسازی می‌کنند؛ مثلا می‌گویند: «اگر فقط جلوی اسراف آدم‌های سیر گرفته شود، هیچ آدم گرسنه‌ای روی زمین نمی‌ماند» اما کمی کلاهمان را قاضی کنیم؛ این آدم‌های دل‌رحم و با عاطفه (که در همین روز جهانی غذا، کلی برای گرسنگان جهان ناراحت و متأسف شده‌اند) چگونه دلشان بیاید غذای مانده‌شان را به دیگران یا همان گرسنگان بدهند؟ مگر چاره‌ای جز این دارند که غذای مانده را در زباله‌ها بریزند؟! امیدوارم روزی این معضل بزرگی که گریبان آدم‌های سیر دنیا را گرفته است، برطرف شود و همه گرسنگان دنیا بفهمند که سیرهای نازنین، به خاطر سلامتی خود گرسنگان است که غذای‌شان را به آن‌ها نمی‌دهند!

سیر یا گرسنه؟

سیدعلی حسینی





یار مهربان غربی و غریب‌نوازی ما

سید محمد مهدی موسوی

غریبه

رنجیه برحیان



بنابراین، هیچ کدامان از روی دست من تقلب نمی‌کنید و می‌روم جایی می‌نشینم که اصلاً نتوانید از روی برگه من تقلب کنید. اگر نگفته بودید و تقلب می‌کردید، به من ربطی نداشت، اما حالا قضیه فرق می‌کند؛ هر نوع همکاری در ظلم حرام است. شما الان نمی‌فهمید چه ظلمی در حق خودتان می‌کنید، اما بعد من را نخواهید بخشید.

این را گفت و دوباره شروع کرد به درس‌دادن تا ما امتحانمان را خوب بدهیم، از صدقه سر یک‌ساعت درس‌دادن او هم که بود، امتحان را قبول شدیم. البته به قیمت این که اشکال‌های خودش ماند و امتحانش آن‌طور که حش بود عالی نشد.

می‌فروشد و البته با این حرص و ولعی که شکل گرفته چندان هم عجیب نیست و از قرار هر جلد ۳۴ هزار تومان با یک حساب دودوتا چهارتا می‌شود گفت، رقمی حدود ۷ میلیارد تومان از پول هموطنان ما برای خرید این کتاب صرف می‌شود و این یعنی خروج ارزی عمده از سرمایه‌های ما به کام غربی‌هایی که برای ما اتاق فکر و به اصطلاح هیجان تشکیل داده‌اند و ذائقه‌های ما را محک می‌زنند!

دوم؛ نکته اولی وقتی تأسف‌بارتر می‌شود که بدانیم فروش عجیب و غریب هری پاتر در ایران در وضعیتی صورت می‌گیرد که اوضاع بازار کتاب‌های داخلی که در میان آن آثار بسیار درخشان، خواندنی و آموزنده هم فراوان است، نابسامان و به اصطلاح عامیانه خودمان «قمر در عقرب» است و بی‌رغبتی مردم ما به خرید کتاب موجب رکود نسبی صنف چاپ و نشر کشور و خاک خوردن انبوه کتاب‌ها در انبارهای ناشران شده و آه مؤلفان و به‌ویژه ناشران را به آسمان بلند کرده است!

اینکه متأسفانه برخی از کتاب‌های تالیفی ما چه در زمینه جذابیت‌های بصری و شکلی و یا در حوزه ارزش‌های محتوایی از نوعی نقیصه و کمبود رنج می‌برند شکی نیست و حتی اینکه درصد بالایی از این آثار تولیدشده همخوانی چندانی با نیازهای مخاطبان ندارد، حقیقتی تلخ است، اما با همه این اوصاف نباید شک کرد که عطش کاذب برای خرید کتابی که نه تنها با فرهنگ ما سازگاری ندارد، بلکه تا حدودی در تضاد با آن است، امری است بسیار خطرناک و خطرناک‌تر اینکه برای این‌گونه کتاب‌ها، خواسته یا ناخواسته از طرف برخی نشریات تبلیغات و بازارگرایی هم صورت بگیرد، بی‌شک تداوم چنین جریان خزنه و نامرئی می‌تواند زمینه‌ساز نوعی خودکشی فرهنگی برای ما باشد و البته به‌وضوح نشان‌دهنده غریب‌پسندی مزمن و غیراصولی ما ایرانی‌هاست!

سوم؛ تعریف و تمجید برخی افراد درباره این کتاب، در حالی است که برخی از کشیشان کاتولیک نسبت به چاپ کتاب «هری پاتر و قدسیان مرگبار» اعتراض شدیدی کرده‌اند و این کتاب را نماد ترویج شیطان‌پرستی و انکار وجود خداوند توصیف کرده‌اند. حتی در مراسمی نمادین تعدادی از این کتاب‌ها را هم سوزانده‌اند!

با این همه آیا نباید نگران بود که چرا این کتاب در میان نوجوانان کشور ما این‌گونه محبوبیت دارد و برعکس، بسیاری از این نسل با سرمایه‌های معنوی و تاریخی ما همچون شاهنامه و دیوان حافظ و هزاران اثر گران‌سنگ دیگر بیگانه‌اند؟

تا پیش از قضیه فروش عجیب و غریب آخرین مجموعه از کتاب‌های «هری پاتر» نوشته خانم جی.کی.رولینگ حقیقتاً برای خود من، قبول این گفته که ما ایرانی‌ها مردم غریب‌پسندی هستیم بسیار سخت بود. اما با ماجرای اخیر، اکنون این سختی نه تنها برای من کاهش یافته، بلکه افسوس و حسرت جای آن را گرفته است.

افسوس و حسرت از این جهت که عطش کاذب هری پاتر خوانی - بیشتر بخوانید داشتن کتاب‌های هری پاتر در منزل به دلایلی - در روزهایی که سپری کردیم، در پایتخت کشورمان فراگیر شده بود. بنا بر گزارش رسانه‌ها و نشریات داخلی، تنها در روز نخست فروش کتاب آخر هری پاتر در تهران که اتفاقاً هم‌زمان با سراسر دنیا هم صورت می‌گرفت، در یکی از کتابفروشی‌های تهران صف طولی تشکیل شد و جالب‌تر اینکه این جو به غیر از طیف نوجوان و جوان که بالاخره تا حدودی هم طبیعی بود، افراد میانسال و حتی کهنسال را دربر گرفته بود. اینان برای خرید کتاب آخر این مجموعه با نام «هری پاتر و قدسیان مرگبار» تا ساعاتی از نیم‌شب منتظر ماندند و تازه پس از به پایان رسیدن چنین انتظاری، مبلغ ۳۴ هزار تومان ناقابل را هم برای این کتاب پرداختند!

و بالاخره چنین فضایی شکل گرفت تا مطبوعاتی‌های ما چنین بنویسند: «طرفداران ایرانی داستان‌های شگفت‌انگیز هری پاتر برای خرید آخرین محصول خانم جی.کی.رولینگ خواب شیرین و نازنینشان را برای رسیدن به «یار مهربان غربی» بر خود حرام کردند».

اما حکایت این مجموعه کتاب که تا پیش از انتشار و عرضه جلد آخر آن، حدود ۳۲۵ میلیون نسخه فروش داشت و به ۶۴ زبان زنده دنیا هم ترجمه شده، چیست؟ درست سیزده سال پیش خانم رولینگ، نویسنده کتاب، نه یک نویسنده مشهور و زبردست، بلکه مادری تنها و البته بی‌کار بود، که هیچ ناشی علاقه‌ای به چاپ آثارش نداشت و طبیعتاً درآمدی هم عایدش نمی‌شد، اما او به لطف خلق و آفرینش یک اثر تخیلی نوجوانانه و البته پرکشش و جذاب، اینک جزو ثروتمندترین نویسندگان جهان به شمار می‌رود، به گونه‌ای که ثروت وی را بیش از یک میلیارد دلار تخمین می‌زنند. گذشته از این، تاکنون سری فیلم‌های هری پاتری به نسخه پنجم خود رسیده است و هری پاتر پنج اخیراً با فروش خیره‌کننده‌ای جزو فیلم‌های صدرنشین جدول هفتگی فروش فیلم در سینماهای آمریکا شمرده می‌شود.

اما سه نکته مهم و راهگشا درباره این فیلم: اول؛ براساس پیش‌بینی‌های صورت گرفته در ایران، نسخه پایانی داستان هری پاتر دست کم ۲۰۰ هزار نسخه

جلسه از روی دست تقلب می‌کنیم! بحث جدی‌ای بین بچه‌ها در گرفت که چه کسی اول و چه کسی بعد از او تقلب کند.

این بچه‌ها هم داشت ما را با کلی علامت سؤال و تعجب نگاه می‌کرد. انگار از کره مریخ آمده‌ایم. شاید هم او از کره مریخ آمده بود، نمی‌دانم! من این وسط زرنگی کردم و به او گفتم: من اول از روی دست تو تقلب می‌کنم، باشد؟ می‌دانستم که برایش فرقی نمی‌کند چون با هیچ کدامان صمیمی نبود.

لحظه‌ای سکوت کرد. همه نگاه‌ها به دهان او بود و مانده بودیم که چرا پاسخ مثبت نداد. بعد از کمی تفکر، شاید هم ادای متفکرها را درآوردن، گفت: تقلب حرام است.

امتحان داشتیم؛ مبانی کامپیوتر نمونه‌سؤال گرفته بودیم اما هیچ کدامان بلد نبودیم. یکی از بچه‌ها وارد کلاس شد و پرسید: نمی‌دانید استاد کجاست؟ گفتیم: نه، با استاد چه کار داری؟ نمونه‌سؤال‌ها را حل کردی؟ گفت: نه، کدام نمونه‌سؤال؟

نمونه‌سؤال‌ها را انتشارات می‌داد. بیا ما داریم سؤال حل می‌کنیم. همه سؤال‌ها را بلد بود. گاهی می‌شد یک سؤال را برای تک‌تک ما - برای هر کس با یک روش - توضیح می‌داد؛ تسلطش جالب بود. احتمالاً از آن بچه‌ها بود که همه‌اش درس می‌خواند و کار دیگری نداشت. غرق در آموختن بودیم که دوستانم در دقیقه نود کشف بزرگی کرد؛ گفت، اصلاً چرا شما این قدر به ما یاد بدهی، سر